در محله

پیام‌هایتان را به جای ۱۳۷ در «تهران من» بنویسید!

مسئولان شهری قلب طهران در تلاش برای تغییر ذائقه ساکنان منطقه ۱۲ در ثبت پیام‌های شهری هستند تا پیام‌هایشان را به‌جای سامانه ۱۳۷ در اپلیکیشن «تهران من» ثبت کنند. در سامانه ۱۳۷، درخواست‌های مردمی از طریق سیستم صوتی دریافت و برای هر پیام، مدت زمان مشخصی تعیین می‌شود تا نیروهای این سامانه که در مناطق حضور دارند، در زمان تعیین‌شده اقدام به رفع مشکل کنند. اکنون مسئولان شهری برای ارتقای خدمات، اپلیکیشنی به‌نام «تهران من» راه‌اندازی کرده‌اند و شهروندان را به ثبت پیام در این برنامه تشویق می‌کنند. شهردار منطقه ۱۲ با تأکید بر ضرورت یادگیری سرفصل‌های آموزشی ۱۳۷ پلاس از سوی شهروندان می‌گوید: «فرهنگسازی برای استفاده از اپلیکیشن تهران‌من، وب‌سرویس‌ها و شبکه‌های اجتماعی، به‌صورت یکپارچه و واحد، از جمله برنامه‌های ما برای دستیابی به این هدف بوده است.»

امیر یزدی با اشاره به ادغام سامانه‌های ۱۳۷ و ۱۸۸۸ عنوان می‌کند: «تحقق رضایت عمومی و احیای اعتماد شهروندان، فسادستیزی و حمایت از گزارشگران فساد، ایجاد درگاه واحد شهروندی و جلوگیری از سردرگمی شهروندان، پاسخگویی ۲۴ساعته به شکایات و ایجاد درگاه‌های جدید در شبکه‌های اجتماعی و وب‌سرویس‌ها از جمله این اهداف است.»

خبر

افتتاح زمین اسکیت دارالشهدا؛ به‌زودی

شهردار منطقه ۱۷ از افتتاح زمین اسکیت دارالشهدا در آینده‌ای نزدیک خبر داد.

رضا شنگی با اشاره به پیشرفت ۹۸درصدی این پروژه گفت: «اجرای پروژه‌های توسعه محله‌ای، گام بسیار مهمی در ارتقا و توسعه زیرساخت‌های شهری به‌خصوص در محله‌های کم‌برخوردار محسوب می‌شود.»

او افزود: «پروژه احداث زمین اسکیت دارالشهدا که عملیات اجرایی آن اوایل بهمن گذشته آغاز شده بود، با تلاش بی‌وقفه عوامل اجرایی معاونت فنی و عمران شهرداری منطقه ۱۷ پیشرفت چشمگیری داشته است.»

شهردار منطقه به فعالیت‌های انجام شده در این پروژه اشاره و عنوان کرد: «عملیات آسفالت زمین اسکیت، اجرای سکوی نشیمن تماشاچیان، اجرا و رنگ‌آمیزی نرده‌های بام و اطراف زمین اسکیت، روشنایی محوطه بیرون ساختمان و نصب تابلوهای راهنما انجام شده و سنگ‌کاری محوطه نیز در حال اتمام است.»

شنگی با تأکید بر ضرورت توجه به حوزه ورزش و ارتقای سرانه‌های ورزشی این منطقه گفت: «نهاد شهرداری وظیفه خود می‌داند که برای غنی‌سازی اوقات‌فراغت کودکان و نوجوانان، زیرساخت‌ها و فضاهای فرهنگی و ورزشی موردنیاز را ایجاد کند.»

همین حوالی

چنار خشکیده ۳۵۰ساله باغ‌فردوس، مولانا شد!

مجسمه چوبی مولانا با هدف زیباسازی منظر شهری و استفاده از ظرفیت‌های موجود در طبیعت بر تنه خشک بر جای مانده از درخت چنار باغ‌فردوس نقش بست. در برخی معابر منطقه یک با بافت‌های کوچه‌باغی و قدیمی، درختان قدیمی خشک‌شده بسیاری وجود دارد. تنه خشکیده این درختان نه‌تنها چهره‌ای نامناسب به شهر بخشیده‌اند بلکه خطر سقوط تنه و شاخه‌های خشکیده آنها سلامت عابران را نیز تهدید می‌کند. خوشبختانه مدیریت شهری منطقه یک گام مؤثری برای تبدیل این تهدید به فرصت برداشته و به‌تازگی یکی از درختان خشکیده محدوده باغ‌فردوس تبدیل به یک مجسمه حجمی ماندگار شده است.

حمید مهری سرپرست، معاون خدمات شهری و محیط‌زیست شهرداری منطقه یک، در این‌باره گفت: «تبدیل این تنه‌های خشک به یک اثر هنری و ماندگار طرحی است که اداره زیباسازی منطقه در طرح بهاران خدمت بر آن متمرکز شده و با استفاده از فکر و ایده هنرمندان و متناسب با محیط در معابر شمال تهران در حال اجراست.» او افزود: «یکی از این تنه‌های خشکیده درختان، چنار ۳۵۰ساله‌ای با قطر ۳متر در محدوده باغ‌فردوس بود که توسط هنرمندی چوب‌تراش تبدیل به مجسمه‌ای حجمی از مولانا شده است.»

دل‌های شاد، لب‌های خندان

حبیب‌الله نیکنام در عرض یکی،دوسال گروهی را تشکیل داده که درد و دغدغه مشترکشان شاد کردن دل کودکان و دانش‌آموزانی است که دست روزگار آنها را نیازمند کمک خیرخواهان کرده است

گزارش **نصیبه سجادی** روزنامه‌نگار

کمک کردن به همنوع شکل‌های مختلفی دارد. یکی با دارایی‌اش به دیگران خیر می‌رساند، دیگری دانش‌اش را رایگان وقف می‌کند و بانی باسوادی عده‌ای می‌شود. در این مسیر به تعداد آدم‌ها راه‌های نوعدوستی و مهرورزی پیدا می‌شود. حبیب‌الله نیکنام از جمله کسانی است که نه با مال و دارایی که با محبت بی‌دریغی که به همنوعان، به‌ویژه کودکان، دارد و برای پراکندن بذر احساس و عشق، وقت و انرژی می‌گذارد.

باعث آشنایی ما با او نمایشگاه پوشاکی است با نام فجر که به همت او و دوستانش، از اول بهمن در خیابان حجاب، روبه‌روی سازمان آب برگزار شده و قرار است تا پایان اسفند ۱۱۰هزار دانش‌آموز ۳قلم لباس عیدشان را از اینجا تهیه کنند؛ دانش‌آموزانی نیازمند از همه‌جای پایتخت، تا سال نوی شاد و خاطره‌انگیزی مثل همه کودکان این سرزمین داشته باشند.

«دوست دارم کودکان سرزمینم با لباس نو به استقبال نوروز بروند و کسی با حسرت نداشتن لباس نو سال را آغاز نکند.» همین جمله معروف شهید رجایی، به‌عنوان یک مربی و معلم با دغدغه آموزش و پرورش، کافی بود که عده‌ای دور هم جمع شوند، از مهندس، پزشک و... تا بنیادی را به‌وجود آورند که تمام هم و غمش شاد کردن دل کودکان باشد. این تشکل ۳۶سال پیش با چنین مقدماتی شکل می‌گیرد.

خودمان دست‌به‌کار شدیم

نیکنام هم آموزش‌وپرورشی است و با نیاز دانش‌آموزان آشناست، به‌خصوص دانش‌آموزان کم‌برخوردار؛ جنوب و شمال هم ندارد، می‌گوید: «ابتدای کارمان سعی کردیم از کمک‌های دولتی استفاد کنیم تا بتوانیم کارها را پیش ببریم، ولی دولت وظایف دیگری دارد. پس خودمان دست‌به‌کار شدیم و با جمع کردن افرادی از یک جنس و یک نگاه در عرض یکی،دوسال گروهی را به‌وجود آوردیم که درد و دغدغه مشترک داشت و آن شاد کردن دل کودکان و دانش‌آموزانی است که دست روزگار آنها را نیازمند کمک خیرخواهان کرده است.»

این تشکل مردمی بعد از سالیان سال همچنان سرپاست و با جذب ۴۷۰خیّر تهرانی هم به آرزوهای شهید رجایی جامه‌عمل پوشانده، هم فراتر رفته و از خانواده‌های آنها هم حمایت می‌کند تا بچه‌ها بتوانند با فراغ‌بال درس‌شان را تا مدارج عالی طی کنند. دانش‌آموزانی که از طریق آموزش‌وپرورش یا خیّران همراه همین تشکل شناسایی و به بنیاد نیکوکاری فجر معرفی می‌شوند.

یک روز خاطره‌انگیز

نمایشگاه بزرگی است از پوشاک در همه نوع. مثل همه نمایشگاه‌هایی که گهگاه به مناسبتی برپا می‌شود، کتاب، نمایشگاه گل و... همه تولیدکنندگان و اصناف هم اینجا غرفه دارند. کارگاه هنری، آموزشی و... هم به راه است. عموفیتیله‌ای‌ها هم آمده‌اند و در حال اجرای برنامه هستند. دانش‌آموزان زیادی دوره‌شان کرده‌اند و شادند و صدای دست و هوراست که به آسمان بلند می‌شود. تعدادی هم در کنار بزرگ‌تر یا «یاوران»شان (دانشجویان داوطلب معرفی‌شده از سوی بنیاد فجر) در حال انتخاب لباس از یکی از غرفه‌ها هستند، همراه کارت شارژشده‌ای که از قبل به آنها داده شده است و ۲۰۰تومانی که ابتدای ورود از آنها گرفته می‌شود. این ۲۰۰تومان از بچه‌ها گرفته می‌شود تا خودشان هم دست‌به جیب شده باشند و کرامت انسانی‌شان رعایت شده باشد. نیکنام می‌گوید: «ورزشکاران و چهره‌های زیادی در این ۲ماه به نمایشگاه می‌آیند بدون اینکه ما بخواهیم. می‌آیند فقط به عشق بچه‌ها که شادشان کنند.»

می‌گوید: «می‌توانیم این کمک‌ها را در بسته‌هایی به دانش‌آموز تحویل دهیم، ولی وقتی دانش‌آموز به انتخاب خودش خرید می‌کند و چهره‌های محبوبش را می‌بیند که به مکانی آمده‌اند که او در حال خرید از آنجاست، هم عزت‌نفس‌اش حفظ و هم این روز برایش خاطره‌انگیز می‌شود. بعدها که دکتر، مهندس، نجار و... شد، می‌شود یکی از خیّران ما و او هم دست دیگران را می‌گیرد.»

لذت کار خیر

نیکنام در انجام کارهای خیر از حمایت همه دوستان، خیّران و همراهان مشهور و غیرمشهور استفاده می‌کند.

می‌گوید: «این نمایشگاه که ما در ۲ماه پایانی سال برگزار می‌کنیم حاصل ۱۰ماه کار کردن همه همراهان، آقای گلزاده و خانواده من است. همه به کمک می‌آیند تا بتوانیم دانش‌آموزان سراسر تهران را شناسایی کنیم. با گروه‌های خیریه و کسانی که مایلند در این پویش بزرگ خیرخواهانه شرکت کنند هماهنگ می‌کنیم که بیایند و البته همه با جان و دل می‌آیند و هیچ منتی بر کسی ندارند.»

او می‌افزاید: «اگر خداوند به کسی مال و سرمایه‌ای می‌دهد و او ذره‌ای از این مال را برای همنوعش کنار می‌گذارد لطفی است که خدا به او کرده و او باید سپاسگزار و شاکر باشد. خدا شاهد است در این سال‌هایی که نمایشگاه پوشاک داشته‌ایم چهره‌های زیادی مثل پروین، دایی و... خودشان زنگ می‌زنند و می‌گویند می‌خواهیم فلان روز بیاییم و می‌آیند.»

نیکنام با اشاره به حضور چهره‌ها و خوش‌وبش کردن با بچه‌ها، خرید می‌کنند و یک روز شاد را برای بچه‌ها می‌سازند و می‌روند، اظهار می‌کند: «اصلا ما زنگ نمی‌زنیم. به‌نظرم کسانی که وارد این کار می‌شوند لذت مشارکت در این جور کارها را چشیده‌اند و آنقدر به روح و جان‌شان نشسته که حاضر نیستند لحظه‌ای از آن را از دست دهند.»

مکث

سخن عشق

چهره محجوب، آرام و مهربانی دارد. تن صدایش آرام است، از آن دست آرامشی که در کلام آدم‌های خوب و دوست‌داشتنی روزگار موج می‌زند. شاید اینها را مدیون همنشینی با کودکان باشد، به‌ویژه کودکان نیازمند که معصوم‌ترین موجودات روی زمین هستند. حاج آقا نیکنام می‌گوید: «امکان ندارد کودکی پیش من بیاید و دست خالی از اینجا برود، حتی اگر مشمول کمک‌های ما نشود.»

خاطره‌ای هم تعریف می‌کند: «روزی یکی از همین دانش‌آموزان که دیگر برای خودش کسی شده بود، برحسب اتفاق بعد از سال‌ها مرا دید و یاد همان روزهایی را مرور کرد که همراه مادرش به این نمایشگاه آمده بود و هم خودش و هم خواهرش همراه لباس نو به خانه برگشته بودند.»

وقت پایان نمایشگاه و خداحافظی، یکی از همین کودکان که حاج آقا را بابا خطاب می‌کند، او را تنگ در آغوش گرفته. این تصویر تا دقایقی اشک را مهمان چشمان او و حاضرانی می‌کند که جز صدای سخن عشق از این مرد نیکوکار چیزی نشنیده‌اند.

بچه‌های مسجد **نصیبه سجادی**؛ روزنامه‌نگار

بچه‌های مسجد ثارالله در کافی‌شاپ و کلکچال چه می‌کنند؟

مسجد ثارالله شهرک والفجر یکی از مساجد فعال منطقه ۶ تهران است که در طول سال‌ها برنامه‌های بسیاری برای همه اقشار جامعه برگزار کرده و در همه موارد از کمک خیران و مشاوران دلسوز بهره گرفته است.

حجت‌الاسلام سید مهدی حسینی مدت کوتاهی است امامت این مسجد را برعهده گرفته و تلاش کرده در کنار برپایی نمازهای یومیه به مسائل اجتماعی، فرهنگی و... هم بپردازد و کاری کند که برنامه‌های این مکان فرهنگی پاسخگوی نیاز جوانان و نوجوانان و... باشد. او می‌گوید: «مسجد ثارالله فعلا کانون فرهنگی به‌معنایی که مساجد دیگر دارد، ندارد و در این مدت تلاش‌مان را انجام داده‌ایم تا این کانون را فعال و ثبت کنیم تا با اجرای برنامه‌های متنوع به‌ویژه در حوزه فرهنگی و هنری پای افراد بیشتری را به مسجد که مکان مقدس و خانه امنی برای همه است باز کنیم.»

البته این بدان معنی نیست که فعالیت‌های مسجد ثارالله اکنون متوقف شده است، چنان‌که حجت‌الاسلام حسینی می‌گوید: «در ایام عید و مناسبت‌ها مثل ولادت امیرالمؤمنین(ع)، عید غدیر و... جشن‌های شاد برگزار می‌کنیم. در این جشن‌ها مسابقه نقاشی داریم و در مراسم قرعه‌کشی فضای جذابی برای بچه‌ها برگزار می‌کنیم که هم چیزی یاد بگیرند و هم خاطره خوبی برایشان باقی بماند.»

جوانان این مسجد همراه و یار و یاور سیدهستند و در تورهای تهرانگردی به ارتفاعات کلکچال، بازدید از موزه‌ها، کافی‌شاپ و... همه کارها را همراه او راست و ریست می‌کنند تا سفر بی‌خطر و امنی را تدارک ببینند و همه از آن لذت ببرند.

مسجد ثارالله صندوق خیریه‌ای دارد به نام مرکز نیکوکاری ام‌المؤمنین، حضرت خدیجه(س) که از بانوان بدسرپرست حمایت می‌کند. حجت‌الاسلام حسینی می‌گوید: «با توجه به بضاعت‌مان و کمک‌های نمازگزاران مسجد، ۱۲ خانوار را به‌طور ثابت زیرپوشش گرفته‌ایم و هرماه ۲۵۰ هزار تومان به‌حساب آنها واریز و سبد معیشتی شامل کالاهای اساسی به در خانه‌شان ارسال می‌کنیم، در برخی موارد این تعداد بیشتر هم می‌شود.»

کار خوب **ابوذر چهل امیرانی**؛ روزنامه‌نگار

۳۰۰ خانواده نیازمند و ایتام بی‌سرپرست زیر چتر «خیمه‌گاه سیدالشهدا(ع)»

جمعی از نوجوانان و جوانان منطقه ۱۷ زیر سقف خیمه سیدالشهدا(ع) گردهم آمده و برای کاهش آسیب‌های اجتماعی و کمک به خانواده‌های کم‌بضاعت تلاش می‌کنند. این خیمه‌گاه در محله آذری برپاست و به هیئت «محبان قرآن و عترت جنوب‌غرب تهران» معروف است. حاج «احمد شهیدی» یکی از بانیان و عضو امنای این هیئت، نوجوانان و جوانان دیروز و امروز منطقه را جمع کرده و با اینکه پشت لب خیلی‌هایشان سبز نشده، غم و غصه و مشکلات هم‌محله‌ای‌های بی‌بضاعت خود را برطرف می‌کنند.

آنها با درآمدی که از مشاغل خود دارند یا پول توجیبی‌هایشان، موادغذایی، لباس و لوازم ضروری نیازمندان را تهیه و بین آنها توزیع می‌کنند. اکنون ۳۰۰خانواده نیازمند و ایتام بی‌سرپرست، تحت‌پوشش این خیمه‌گاه هستند و با اجرای طرحی به‌نام «مائده»، تهیه لباس عید و موادغذایی خانواده‌های تحت‌پوشش را درماه مبارک رمضان انجام می‌دهند. پیش از بازگشایی مدارس هم، لباس و نوشت‌افزار دانش‌آموزان کم‌بضاعت را به‌دست آنها می‌رسانند و توزیع ارزاق و سبدکالا، جزو برنامه‌های همیشگی آنهاست.

به‌گفته «احمد شهیدی»، اعضای این خیمه‌گاه برای ترک اعتیاد جوانان هم‌محله‌ای، طرحی با عنوان «رهایی» در طول سال اجرا و ۵نفر از معتمدان و قدیمی محله شامل پزشک، روحانی و کارشناسان آسیب‌های اجتماعی، آنها را با مشاوره‌های مختلف به پاک‌شدن تشویق می‌کنند. همچنین شرایط اشتغال تعدادی از رهایافتگان را با کمک خیران فراهم کرده‌اند و با راه‌اندازی صندوق قرض‌الحسنه «قدیم‌الاحسان»، به جوانان محله وام کمک هزینه تحصیلی می‌دهند.

شهیدی می‌گوید: «اغلب فعالیت‌های این خیمه‌گاه در محله آذری انجام می‌شود، اما هدف بانیان هیئت از قید عبارت «جنوب‌غرب تهران» در نام مجموعه، ترسیم دورنمایی برای توسعه و گسترش فعالیت‌های آن از این محله به مناطق جنوب‌غرب تهران است.»

فعالان فرهنگی این خیمه‌گاه، نشریه‌ای هم باعنوان «برگ سبز» منتشر می‌کنند که مطالب آن شامل موضوعات اخلاقی و دینی است و رایگان بین جوانان محله توزیع می‌شود. اجرای طرح «قلک برکت» هم از دیگر فعالیت‌های این خیمه‌گاه است که طی آن قلک‌هایی در آغاز هرسال دراختیار اعضا و خیران قرار می‌گیرد تا در طول سال نذورات و احسان‌های کوچک و بزرگ خود را داخل آن پس‌انداز کنند.

کارگری که معاون نخست‌وزیر شد

مردمی زیست و مردمی رفت

گزارش **مریم باقرپور** روزنامه‌نگار

در نوجوانی همراه تحصیل کارگری کرد، در جوانی با مبارزان انقلاب و در میانسالی عهده‌دار معاونت نخست‌وزیری تا سرپرستی سازمان اوقاف بود. وقت بازنشستگی هم رئیس هیأت امنای مؤسسه محب و عضو ستاد دیه، انجمن جذامیان کشور و... شد. حالا ۴ سال از فوت محمدرضا اعتمادیان می‌گذرد. اما یادش همچنان زنده است. دی‌ماه سال ۱۳۹۷، وقتی خبر فوت محمدرضا اعتمادیان در رسانه‌ها منتشر شد، بسیاری تیتر زدند: «یار سومین شهید محراب و امام و عضو شورای مرکزی موتلفه ایران در ۸۰ سالگی درگذشت.» حتی رهبر معظم انقلاب، پیام تسلیت ارسال کرد. او کسی بود که تا روزهای پایانی عمرش از تلاش برای کمک به مردم دست برنداشت و حتی با وجود بیماری، نگران مردمی بود که به مؤسسه محب می‌رفتند تا از خدمات درمانی رایگان بهره‌مند شوند و از فرزندانش سراغ دانشجویان دانشگاه امام صادق(ع) را می‌گرفت؛ دانشجویانی که در دهه پایانی عمرش همچنان با آنها همراه بود. در گفت‌وگویی اختصاصی پیش از فوتش بخشی از خاطرات او را مرور کرده‌ایم.

کار برای ادامه تحصیل

اتاق ساده‌ای در گوشه‌ای از بخش اداری دانشگاه امام صادق(ع) آخرین محل فعالیت مرحوم اعتمادیان بود. روی میزش کاغذهای بسیاری دیده می‌شد که باید امضا می‌کرد یا در دستور کار قرار می‌داد. اعتمادیان علاوه بر عضویت در هیأت مدیره، مسئولیت پرداخت وام به دانشجویان را هم داشت. به همین دلیل گاه دانشجویی وارد می‌شد و او پرونده‌اش را بررسی می‌کرد. گاهی هم مسئولی آمده و با وی مشورت می‌کرد. وقتی پرسیدم خسته نمی‌شوید، با خوشرویی گفت: «نه. چرا خسته شوم. با امید تلاش می‌کنم و خدا هم همراهم است. پس خسته نمی‌شوم.»

محمدرضا اعتمادیان سال ۱۳۱۷ در یزد متولد شد و از همان دوران نوجوانی شروع به کار کرد. می‌گفت: «پدرم از کلاس ششم به بعد گفت که خودت خرجت را بده، کلی اصرار کردم تا اینکه قبول کرد، خورد و خوراکم با او باشد و خودم هزینه تحصیلم را بدهم. آن زمان به مدرسه پولی می‌رفتم. ماهی ۲ تومان می‌گرفتند. برای همین از ۱۴ سالگی در یزد کار کردم، اول به طلاسازی رفتم و بعد دندانسازی. ۶ ماهی آنجا بودم و دندانساز به‌خاطر جدیتم از من خوشش می‌آمد. ولی من دوست داشتم به جای دندانسازی، دندان بکشم. یک روز پیرزنی آمد و قرار بود که همه دندان‌هایش را بکشد و استاد که علاقه‌ام را می‌دانست به من اجازه داد که ۲ دندانش را بکشم، من به جای ۲ تا، ۶ دندانش را کشیدم و استاد که متوجه شد، من را بیرون کرد. پس از مدتی متوجه شدم که دندانسازی و زرگری کارم نیست و به تهران آمدم.»

قول و قرار برای کسب مال حلال

مرحوم اعتمادیان از سال ۱۳۳۴ در تهران وارد شرکت توزیع چای می‌شود. در آنجا همه کار از انبارداری و تراز زدن تا خرید و فروش انجام می‌دهد تا اینکه ۴ سال بعد پس از ازدواج تصمیم می‌گیرد که مغازه‌ای داشته باشد و در نهایت با برادرانش مغازه‌ای اجاره می‌کند تا همان کار توزیع چای را ادامه دهند. بعدها یک مرغداری راه انداخته و این روند تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه می‌یابد. خودش می‌گفت «بین برادرانم قرار گذاشته بودیم که باید وجوهاتمان سر سال معلوم شود و مالمان حلال باشد. بعد با هم قرار گذاشتیم که اگر در کار و زندگی و معاملات یکی از ما دروغ گفتیم، تعهد کردیم که همانجا علنی بگوییم و آبروی هم را نبریزیم. اما واقعاً این کار را نمی‌کردیم و دروغ نمی‌گفتیم.»

تبدیل خانه به حوزه علمیه

بعدها اعتمادیان با چهره‌های سیاسی ارتباط برقرار کرده و با عضویت در حزب مؤتلفه فعالیت‌های سیاسی‌اش جدی می‌شود تا اینکه انقلاب به سال ۵۷ نزدیک می‌شود و کارها رنگ و بوی تازه‌ای به‌خود می‌گیرد. پس از پیروزی انقلاب او به فعالیت‌هایش ادامه می‌دهد و در دوره نخست‌وزیری شهیدرجایی با ابلاغ وی، مسئولیت سرپرستی سازمان اوقاف و حتی در دوره‌ای آستان قدس رضوی را به‌عهده می‌گیرد. در این دوران همزمان در کارهای خیر وارد می‌شود و حتی مراکز خاصی را فعال می‌کند. حتی بخشی از خانه‌اش را به مدرسه علمیه خواهران تبدیل می‌کند. درباره دلیل تبدیل کردن خانه‌اش به حوزه علمیه می‌گفت: «پونک محله‌ای مذهبی بود. قبل از دهه ۷۰ هم در آن محل زندگی می‌کردیم. یادم می‌آید که در محل مسجد نداشتیم. به همین دلیل با هماهنگی یکی از زمین‌های وقفی فرمانفرماییان را تبدیل به مسجد امام علی(ع) کردیم البته پول ساختش را خیران دادند و تنها من بر انجام کار نظارت داشتم. بعدها هم تصمیم گرفتم که مدرسه علمیه‌ای برای خواهران در محله داشته باشم. به همین دلیل بخشی از خانه محل سکونتم را تبدیل به چنین جایی کردم. در سال‌های متوالی ده‌ها طلبه در آنجا درس خوانده و به پایگاهی برای بانوان تبدیل شد.»

ماجرای فروش کلیه

اعتمادیان تا پیش از فوتش در ۳۴ مؤسسه و خیریه عضو بود و تا آخرین روزهای عمرش در تمامی جلسه‌ها شرکت می‌کرد تا شاید گره‌ای از کار نیازمندی باز شود. همچنین در مؤسسه محب عضو هیأت امنا بود. او درباره عضویتش می‌گفت: «روزی شنیدم که فردی می‌خواهد کلیه‌اش را ۷۵۰ هزار تومان بفروشد و در مقابل فردی واقعاً به این کلیه نیاز داشت. به برادرم گفتم برو و اهداکننده را هر طور شده راضی کن. وقتی جریان را پرسیدم فهمیدم اهداکننده خود فرد آبرومندی است که از روی اجبار کلیه‌اش را فروخته و دریافت‌کننده کارگری ساده. همان موقع با برادر و پسرم تصمیم گرفتیم که مؤسسه‌ای در کشور دایر کنیم که به بیماران خدمات دهد و این اتفاق افتاد و خوشبختانه به واسطه آن مؤسسه، ۳ بیمارستان محب کوثر، محب یاس و محب مهر را به ثبت رسانده و احداث کردیم.»

محمدرضا اعتمادیان در کنار نظامیان